

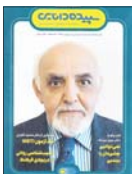
میدون و سوفیا

آزادسازی یا بازسازی

● **پوریا عالمی**: سلام. سوفیا. - سلام میدان دوم. : خیلی خوشحالم... آزادی خرمشهر مبارک. - خیلی ممنون. : سوم خرداد ۱۳۶۱ خرمشهر آزاد شد. - خیلی مبارکه. الان مردم خرمشهر هم خوشحال هستند؟ یعنی منظورم اینه که خرمشهر بعد از آزادسازی، بازسازی هم شد؟ : این چه حرفیه سوفیا؟ آزادسازی خرمشهر چیز کمی نیست که مسئولان یا بازسازی اون، خاطره آزادسازیش رو از بین ببرند. - ولی سال‌ها از جنگ گذشته! : آدم نمی‌دانسم یا کدام ساز شماها برقصد. از آن طرف، چهارراه ولیعصر و میدان تجریش و زاینده‌رود و دریاچه ارومیه و جنگل‌ها و تالاب‌ها از بین رفت مدام غر می‌زنید وای... وای... چرا همه چیز را از بین بردند؟ پس خاطره جمعی و تاریخ و هیستوری و استوری ما کجاست؟ از این طرف خرمشهر و آبادان را دست نزنند، هی غر می‌زنید چرا خرمشهر را بازسازی نمی‌کنید. واقعا مسئولان چه گناهی کرده‌اند آخه؟ - راست میگي میدان دوم. من و باقی مردم خیلی بی‌مبالات هستیم، ما از مسئولان ممنونیم که خرمشهر را دقیقاً در حالت بازسازی نگه داشته‌اند. : آقرین عشقم.

پیشخوان

سپیده‌دانایی



● شماره جدید ماهنامه سپیده دانایی در حالی منتشر شد که این نشریه نیز مانند دیگر رسانه‌های مکتوب، درگیر مسائل چاپ و تهیه کاغذ است. این نشریه در هشت بخش متنوع منتشر می‌شود. سرمقاله این شماره را مهدی ملک‌محمد درباره سیل ویرانگری نوشته که در ایام نوروز گریبان ایران را گرفت و آت‌آتش همجنان باقی است. در بخش روان‌شناسی وجودی به مبحث اهداف ادیان و اهداف وجودی می‌پردازد و در بحث روان‌شناسی خانواده، طالع‌بینی مدرن برای انتخاب همسر و گفت‌وگو با دکتر بهروز بیرشک از دیگر مطالب این نشریه است که در ۱۶۸ صفحه و قیمت ۲۰ هزار تومان منتشر شده است.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

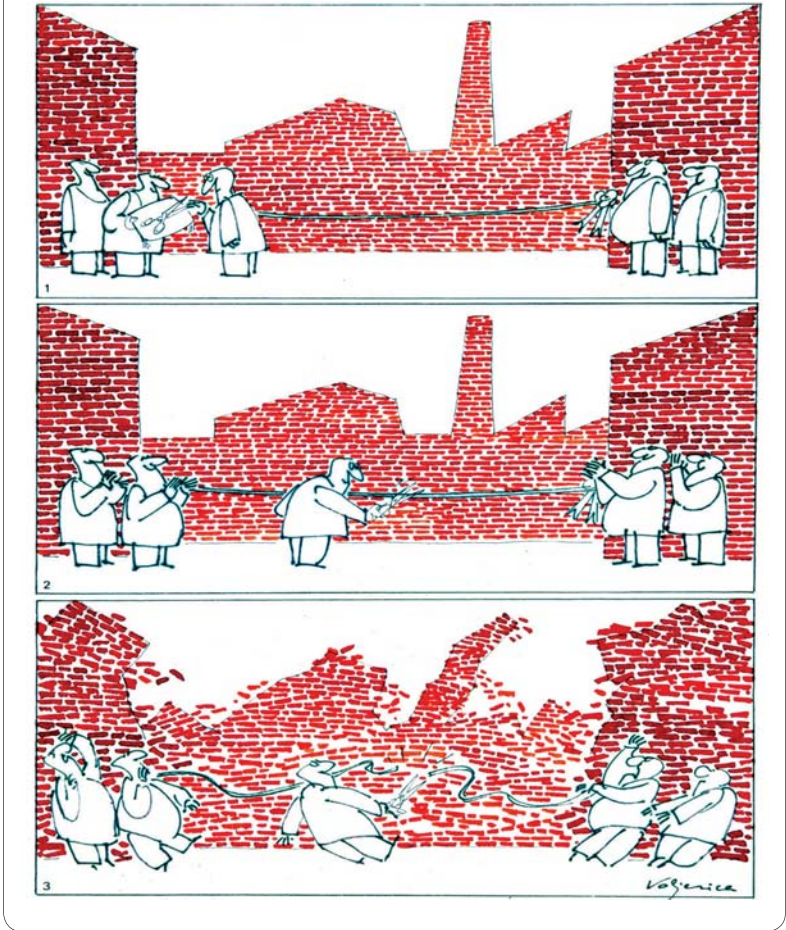
شنبه ۴ خرداد ۱۳۹۸ • ۱۹ رمضان ۱۴۴۰ • ۲۵ می ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۴۳۶ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ • اذان مغرب ۲۰:۳۰ • اذان صبح فردا ۴:۱۱ • طلوع آفتاب ۵:۵۳

روزنارخرا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

ایستم ولجویکا



مسئله «معیشت» روزنامه‌نگاران و طرح یک پیشنهاد

حالی است که آنها به خوبی می‌دانند که حل «مسئله معیشت، یک نظام حقوقی را می‌طلبد که تنها بخشی از آن به بهبود وضعیت معیشتی روزنامه‌نگاران مربوط می‌شود و بخش مهم‌تر آن به تأمین حقوق حرفه‌ای آنها در تمام سرفصل‌هایش برمی‌گردد؛ سرفصل‌هایی که مصادیقش، هم به حقوق معنوی برمی‌گردد، هم به حقوق مادی و تقلیل‌دادن حقوق حرفه‌ای روزنامه‌نگاران به یکی از زیرمجموعه‌های آن، هم اشتباه و هم یک خطای استراتژیک است. درواقع روزنامه‌نگاران ایرانی می‌بایست در قالب مطالبه یک نظام حقوقی حرفه‌ای، در کنار حقوق مادی که شامل بیمه بازنشستگی، حق برخورداری از پیمان کار جمعی و حق دستمزد است، پیگیر حقوق معنوی‌شان که از جمله آن می‌توان به حق انتشار آزاد اطلاعات، حق دسترسی به منابع اطلاعاتی و ... اشاره کرد هم باشند تا در یک میناق جمعی بتوان پیگیر تحقق حقوق حرفه‌ای روزنامه‌نگاران شد؛ امری که تاکنون مغفول مانده و توجه همه‌جانبه و جامعی به آن از سوی روزنامه‌نگاران ایرانی نشده است.

باید امیدوار بود و انتظار روزی را کشید تا روزنامه‌نگاران ایرانی در اجماعی همه‌جانبه، یک‌بار هم که شده پای حقوق حرفه‌ای خود تمام‌قد بایستند و به‌جای تک‌صداهای پراکنده و آه‌واله‌ها منتج‌شده از «بحران معیشت»، با جدیت و با رفتاری کاملاً حرفه‌ای، پیگیریک نظام حقوقی حرفه‌ای شوند تا از رهگذر آن، هم حقوق معنوی آنها تأمین شود، هم حقوق مادی‌شان...

صنف

می‌توان امیدوار بود که «مسئله معیشت» هم راهی برای عبور از بحران بیابد.

صورت‌مسئله ساده است؛ حل «مسئله معیشت»

نه یک مسئله مستقل که تنیده‌شده با تاروپود حقوق حرفه‌ای روزنامه‌نگاری است و توقع حل این «مسئله» به تنهایی و بدون درنظرگرفتن سایر حقوق روزنامه‌نگاران، توقعی دور از ذهن و تا اندازه زیادی ساده‌انگارانه است. به بیان دیگر، تا زمانی که ساختار و ارکان روزنامه‌نگاری در ایران حرفه‌ای نباشد و روزنامه‌نگاران ایرانی هم دغدغه‌ای برای حرفه‌ای‌شدن این ساختار نداشته باشند، نمی‌توان انتظار بهبود وضعیت معیشتی روزنامه‌نگاران را داشت؛ این نگاه استنتاجی است که چاره کار است، زیرا استنتاج نوعی از استدلال است که با داشتن مقدمات آن، داشتن نتیجه ضروری می‌شود. در این نوع استدلال می‌توان از مقدمات کلی به نتایج جزئی رسید و این دقیقاً مطابقت دارد با حقوق حرفه‌ای روزنامه‌نگاران که بسیار فراتر از مسئله معیشت است و در صورت تأمین آن، می‌توان انتظار رفع موانع برای زیرشاخه‌ها و زیرمجموعه‌های جزئی‌تر را داشت. نکته قابل‌تأمل هم این است که روزنامه‌نگاران ایرانی که در همه حوزه‌های کاری و حرفه‌ای، دغدغه بهبود اوضاع و شرایط مطلوب‌تر زندگی را دارند و همه کوشش‌هایشان در مسیر و چشم‌انداز آگاهی‌بخشی برای یک زندگی بهتر است، در موضوعی که مستقیماً به سرنوشت خود مربوط است، این چنین بی‌تفاوت شده و سطح مطالباتشان در این حوزه به «آه‌واله» محدود شده است؛ این نگاه فریدی و جزئی‌نگر به مسئله‌ای چنین بااهمیت در



پژمان موسوی

روزنامه‌نگاران ایران از مشکلات و مسائل مختلف و گوناگونی رنج می‌برند؛ مشکلات ریزودرشتی که به طور مستقیم هم حرفه روزنامه‌نگاری را هدف قرار داده است و هم زندگی شخصی و حیات روزنامه‌نگاران ایران را. در راس این مسائل هم در یک‌سو استقلال حرفه‌ای و «تهدید» و «تحدید» آن قرار دارد و در سوی دیگر چالش‌ها و آسیب‌های «معیشتی»، پرسش اصلی هم این است: راه‌حل تأمین حقوق حرفه‌ای روزنامه‌نگاران و در راس آنها حقوق مادی آنها چیست؟ این پرسش در کنار پاسخ‌هایی که می‌توان به آن داد، واجد یک نکته مهم و مغفول است: روزنامه‌نگاران ایرانی «معیشت» را تا چه میزان یک موضوع مستقل و جزئی می‌دانند و تا چه حد آن را یکی از شاخه‌های حقوق حرفه‌ای روزنامه‌نگاری دیده و به آن با عینک «کلان‌نگری» نگاه می‌کنند؟ به نظر می‌رسد پاسخ به این پرسش به اندازه خود بحران، واجد اهمیت است، چراکه تقریباً با قاطعیت می‌توان گفت تاکنون «مسئله معیشت» از طریق تک‌صداهای پراکنده و اعتراض و انتقادهای تک‌علتی مطرح شده و شاید هیچ‌گاه به این موضوع از دریچه کلان دیده نشده است، درحالی‌که معیشت روزنامه‌نگاران یکی از حقوق حرفه‌ای آنهاست و در صورت تأمین حقوق کلان حرفه‌ای روزنامه‌نگاران،

گفت‌وگو

با سپنتا نیکنام و کمپین «زندگی دوباره»

حس خوبی که تکثیر می‌شود

درگذشت محمد، خانواده‌اش اعضای بدنش را اهدا کردند، اما با گذشت بیش از ۴۰ روز از درگذشت و اهدای اعضای بدن این عزیز، خبری از این حرکت خوب در رسانه‌ها منتشر نشد. حرفم این است که رسانه می‌تواند باعث معروفیت و مهجوریت شود. به نظرم اصحاب رسانه باید اقدامات خوبی مانند اهدای عضو را بدون تبعیض منتشر کنند تا این فرهنگ در کشور رونق بگیرد. ● **برخی موانع قانونی هم به نظر می‌رسد وجود دارد؛ مثلاً اینکه مرده حقی بر بدن خود ندارد که نیاز به فرهنگ‌سازی بیشتر دارد.** آیا به این هم توجه داشتید؟

بله. درواقع دارابودن کارت اهدای عضو برای خانواده‌ها الزام اهدای اعضای بدن درگذشته را نمی‌آورد و بیشتر یک وصیت شخصی توسط شخص دارای این کارت است، اما اینجا ذکر دو مسئله خالی از لطف نیست؛ اول اینکه با توجه به سؤال شما، درگذشته روزی دارای حیات و قدرت تفکر بوده، پس با میل باطنی تصمیم به دریافت کارت اهدای عضو بعد از مرگ گرفته است. معمولاً خانواده‌ها به دلیل شرایط احساسی ناشی از فقدان عزیز در ساعات اولیه فوت عزیزشان درگیر غم ازدست‌دادن هستند و شاید با این مسئله که بدن عزیزشان شکافته شود و اعضای بدنش که می‌تواند حیات‌بخش باشد اذیتشان کند، اما قسمت دلنشین این است که وصیت آن فرد حیات دوباره در بدن چندین نفر دیگر بوده. پس امیدوارم این وصیت را به نوعی یک توصیه پیش از مرگ بدانیم و بتوانیم در شرایط احساسی بعد از ازدست‌دادن درباره‌اش تصمیم بگیریم.

دوم اینکه امکان دارد کسی از دنیا برود و قبل از مرگ تصمیمی برای اهدای اعضای بدنش نگرفته باشد و به‌اصطلاح کارت اهدای عضو نداشته باشد. من همین‌جا از همه کسانی که این گفت‌وگو را می‌خوانند خواش می‌کنم که اگر در این شرایط قرار گرفتند یک لحظه فکر کنند که چگونه می‌توانند روان درگذشته‌شان را خوشحال کنند. به‌هرحال مرگ خبر نمی‌دهد و با هیچ‌دامان هم تعارف ندارد و به سراغمان می‌آید. پس بهتر است بتوانیم با همین جسم بی‌جان به چند نفر حیات دوباره ببخشیم.



واقعیت این است که من پیش از این از قدرت شبکه‌های اجتماعی آگاه شده بودم. سنگی دارد چگونه از امکان شبکه‌های اجتماعی و رسانه به صورت پایاپای استفاده کرد. استقبال به نظرم بسیار خوب بود. بسیاری از همکاران رسانه‌ای شما در ترویج این حس خوب «زندگی دوباره» پیش‌قدم شدند. وقتی مردم عکس کارت‌های اهدای عضوشان را برابرم می‌فرستادند یا در شبکه‌های اجتماعی بارگذاری و اصطلاحاً من را «تگ» می‌کردند، نمی‌توانم بگویم چه حس‌وحالی داشتم. استقبال بسیار خوب بود و هنوز هم ادامه دارد. در داخل و خارج از کشور بسیاری به این کمپین پیوستند، اما اینجا بد نیست باز به قدرت رسانه اشاره کنم. بعد از آغاز کمپین «زندگی دوباره» یک پیام در اینستاگرام به دستم رسید از مورد مشابهی مانند همان جوانی که با اهدای اعضای بدنش جرقه راه‌اندازی این کمپین را زد. شخصی به نام مرحوم محمد حاجی‌عبداللهی در نزد یک جوان که تنها پسر یک خانواده بود و پدرش از جانبازان دفاع مقدس و مادرش هم درگیر بیماری ام‌اس؛ بعد از

حذف از جامعه

دختری را به دلیل اینکه ویلچرش آسانسور را خراب می‌کرد، به کلاس راه نداد. چندبار تا به حال افراد با کالسکه ناگزیر شده‌اند مدت‌ها در صف بایستند تا در مرکز خریدی بالا یا پایین بروند یا اصلاً در اجتماعی به دلیل نبود امکانات مناسب حضور پیدا کنند. واقعیت این است که ما، هم از نظر فرهنگی و هم از نظر شهرسازی روش حذف این‌گونه افراد را در پیش گرفته‌ایم تا آنها را مجبور به خانه‌نشینی و انزوا کنیم.

حالا چه پسل غیربرقی میدان هفت تیر برای نابینایان و ویلچرسواران باشد، چه مجتمع بزرگ ایران‌مال که حتی در همین وضعیت نیمه‌کاره باید چندین‌بار منتظر بالاوپایین‌رفتن آسانسور بود تا با کالسکه کودک وارد آن شد و حالا اگر راه بیفتد و شروع به کار کند، ببینید چقدر سختی و مشکل برای خانواده‌های همراه با کودک پیش خواهد آمد.



چندنفرمان در شهر مسیری را پیاده راه رفته‌ایم؟ چندنفرمان در شهر همراه با کالسکه کودک حرکت کرده‌ایم؟ چندنفرمان نابینا بوده‌ایم و با عصای سفیدمان مجبور به بالارفتن از پله و خیابان‌های پر از پستی‌وبلندی هستیم؟ چندنفرمان مجبوریم با ویلچر این‌سو و آن‌سو برویم؟ تعداد افرادی که وضعیت ویژه‌ای دارند، کم نیست.

این واقعیتی است وحشتناک که در طول همه سال‌های حضور شهرداران قبلی و در این دوسالی که از حضور سه شهردار اصلاح‌طلب می‌گذرد، تغییرات اندکی در معماری و شهرسازی و خیابان‌سازی و ... تهران برای این معضلات شده است. درمجموع که به نظر می‌رسد نه خیابان‌های تهران، نه پل‌های عبور عابرپیاده‌اش و نه حتی مکان‌هایی مثل پیاده‌راه‌های بلوار کشاورز نیز برای شرایط ویژه آماده نیست.